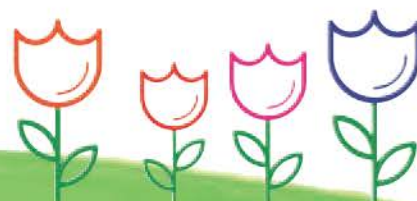


سر آغاز با نام و یاد خدا

مجموعه‌ی نوروز خوانی جلد (۳)

ویژه‌ی دانش‌آموزان پایه‌ی سوم

مؤلف: سعید بی‌نیاز





سخنی با اولیا و مربیان

اگر دانش آموزی نتواند خوب بنویسد، خوب بخواند، خوب بیان کند و خوب گوش دهد، در یادگیری درس های دیگر مانند علوم تجربی یا مطالعات اجتماعی هم مشکل خواهد داشت. به بیان دیگر، مهارت های زبانی پایه دیگر مهارت های تحصیلی هستند.

تعطیلات نوروز فرصت مناسبی هستند تا دانش آموزان با انجام فعلیت های خوشایند، مهارت های زبانی خودشان را تقویت کنند. در کتاب بیش روی شما، همه تلاش ما این بوده که فعلیت هایی طراحی کنیم که متناسب با سن کودک، خوشایند و کاربردی باشد. از طرفی، حجم کتاب را کوچک در نظر گرفتیم تا زیادی تکلیف، دانش آموز را آزار ندهد.

همه این فعلیت ها یکی از مهارت های زبانی را تقویت می کنند. هر فعلیت زبانی یک موضوع دارد. به زبان ساده، هر متنی درباره چیزی است. فعلیت های این کتاب درباره سه مهارت زندگی است: ادب، مسئولیت پذیری و جرئت مندی. انجام دادن هر کدام از فعلیت ها توسط دانش آموز فرصت گفت و گو درباره این مهارت ها را فراهم می کند. از این فرصت ها استقبال کنید. متأسفانه با وجود همه تلاش های ارزشمند آموزگاران دوران دبستان و بهروز شدن شیوه آموزش مهارت های زبانی در کتاب های درسی، مهارت های زبانی دانش آموزان ایرانی قوی نیست. ما در آزمون های چهارمی تیمز و پرلز که مهارت خواندن دانش آموزان را می سنجند، رتبه خوبی نداریم.

این مجموعه با پیشنهاد خانم دکتر بارسا از مدیران موفق آموزش و پرورش استان خراسان رضوی تألیف شد. از پیشنهاد ایشان صمیمانه سپاسگزاریم. این کتاب و بقیه کتاب های این مجموعه، حاصل کار گروهی حرفه ای و مشغله همه کارکنان انتشارات سرمشق است. امیدواریم حاصل این تلاش برای دانش آموزان ایران زمین، خوشایند و کاربردی باشد.



انتشارات سرمشق



❀ بهار خواندنی ❀

باز هم باد بهاری
چشمه‌ای جوشان برآمد
می‌کشد دست نوازش
از سر شاخ درختان

شادمان هر جا وزان شد
بر دل صحرا روان شد
شاپرک بر چهره‌ی گل
می‌رسد آوای بلبل

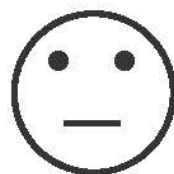
عیدتان مبارک



دانش آموز عزیز!

* چند جمله در مورد بهار بنویس که کلمه‌های رنگی شعر بالا هم در آن باشد.

* با رنگ کردن یکی از شکل‌های زیر، نظرت را در مورد متنی که نوشتی، نشان بده.



افسانه‌ی نمکی

روزی روزگاری، در یک سرزمین افسانه‌ای خانه‌ای بود یا هفت در که در آن هفت دختر زندگی می‌کردند. هر کدام از دخترها به شکلی به مادرشان کمک می‌کردند. یکی رفت و روپ می‌کرد، یکی غذا می‌پخت، پسند درها هم وظیفه‌ی دختر آخر بود که اسمش نمکی بود.

نمکی هر شب هفت در را می‌بست. مادرش هم هر شب می‌پرسید: «این درو پستی نمکی؟ اون درو پستی نمکی؟ هفت درو پستی نمکی؟» نمکی هم می‌گفت: «بله هفت ناشو پستم.»



تا این‌که شبی از شب‌ها، نمکی آن‌قدر خسته بود که در هفتم را نبست. مادر مثل همیشه پرسید: «هفت درو پستی نمکی؟» نمکی هم بی‌حوصله گفت: «بله.» و رفت و خوابید. نیمه‌های شب دیوی از در هفتم وارد خانه شد و نمکی را که در خواب ناز بود روی شاخ‌هایش گذاشت و به طرف قصر سیاهش در کوهستان پرواز کرد.

نمکی چشمش را که باز کرد، دید در خانه‌ی خودش نیست. دیو نا دید نمکی بیدار شده گفت: «پیا نا قصرم را نشانت دهم.» قصر دیو، هفت اتاق در پسته داشت. دیو کلیدهای اتاق‌ها را یکی یکی از نخ دور گردنش بیرون می‌آورد و در اتاق‌ها را باز می‌کرد تا آن‌ها را به نمکی نشان دهد.

یکی از اتاق‌ها پر از سکه‌های طلا بود، یکی از اتاق‌ها پر از سنگ‌های قیمتی، یکی پر از گردنبند و انگشتر، خلاصه در هر اتاق چیزهای باارزشی وجود داشت اما دیو در اتاق هفتم را باز نکرد. اصرارهای نمکی هم بی‌فایده بود.



شب که شد، دیو گفت ما دیوها هفت شب و روز بیداریم و هفت شب و روز می‌خوابیم. حالا وقت خوابیدنم است، من را بیدار نکن. وقتی دیو به خواب عمیقی فرو رفت، نمکی دسنة کلید را بواش‌بواش از گردن دیو درآورد و خیلی آرام به اتاق هفتم رفت. وسط اتاق، یک شیشه‌ی خالی بود. نمکی از مادرش شنیده

بود دیوها شیشه‌ی عمر دارند. نمکی فهمید این همان شیشه‌ی عمر دیو است و برای همین، دیو اتاق هفتم را به نمکی نشان نداده بود.



نمکی رفت و دیو را بیدار کرد و بهش گفت: «شیشه‌ی عمر تو دست من است، با همین الان من را به خانه‌ام ببر با آن را می‌شکتم.»

دیو که حسایی نرسیده بود، دوباره نمکی را بالای شلختش گذاشت و تا خانه‌ی نمکی پرواز کرد.

نمکی به دیو گفت: «من شیشه‌ی عمرت را نگه می‌دارم. هر وقت بختت به شهر آدم‌ها نزدیک شده‌ای آن را می‌شکتم.» بعد از آن، دیگر دیوها سراغ آدم‌ها نیامدند. نمکی هم خواستش بود که همه‌ی درها را ببندد.

بازنویسی یک قصه‌ی عامیانه‌ی ایرانی با خلاصه‌سازی و تغییر

بخوان و جواب بده!

دانش آموز عزیز!

«افسانه‌ی نمکی» را بخوان و به پرسش‌های زیر پاسخ بده.

۱ نمکی یک قصه‌ی عامیانه است، مثل قصه‌ی بز زنگوله‌پا، وقتی که کوچک‌تر بودی، چه قصه‌ی عامیانه‌ی دیگری از خانواده شنیده‌ای؟

۲ اگر نمکی در هفتم را می‌بست، چه اتفاق‌هایی نمی‌افتاد؟

۳ قصه‌ی «نمکی» را برای خانواده‌ات بلند بخوان و از آن‌ها بپرس پیام این قصه چیست؟ نظرشان را بنویس.



سنجابی که بلوط جمع نمی‌کرد

دانش آموز عزیز!

قصه‌نویس ما، یک قصه نوشته است اما کامل نیست. قصه را بخوان و ادامه‌اش را بنویس.

فانواده‌ی سنجاب‌ها با هم در جنگل بلوط زندگی می‌کردند. آن‌ها باید در فصل بلوط، همه باهم بلوط جمع می‌کردند. سنجاب‌ها بعضی از بلوط‌ها را می‌خوردند و بقیه را انبار می‌کردند. سنجاب کوچولو، یکی از پنج فرزند فانواده‌ی سنجاب‌ها بود اما خیلی تنبل بود. روزی با خودش فکر کرد؛ وقتی بقیه دارند بلوط جمع می‌کنند چرا من هم باید این کار را انجام بدهم؟ او تصمیم گرفت دیگر بلوط جمع نکند و از صبح تا شب بازی کند یا روی درخت بلوط بنشیند.

فعالیت خواندنی

مسئولیت‌ها را به مکان‌ها وصل کن!

دانش آموز عزیز!

ما در هر مکانی مسئولیت‌هایی داریم. سمت راست، چند مسئولیت و سمت چپ، چند مکان نوشته شده است. مسئولیت‌ها را بخوان و به مکان مربوط به خودش وصل کن.

مدرسه

طبیعت

خانه

مرکز خرید

خیابان

مرتب کردن اتاق یا کمد شخصی

نینداختن آشغال بیرون از ماشین

ایستادن در صف دست‌شویی

نشکستن شافه‌ی درختان

ساکت بودن و گوش دادن به معلم